

آیا می توان به دانمارک تبدیل شد: طراحی تاریخی کنترل فساد^۱

نویسنده: آلینا مونگیو پپیدی^۲

مترجم: حسینعلی یارخی جوشقانی^۳

چکیده

سؤال اصلی تحقیق که در این مقاله بیان شده این است که چگونه سیستم کنترل فساد به صورت تاریخی بنا گشته و چه درس هایی از این سیاست های ضد فساد می توانیم بگیریم؟ فساد در اینجا در سطح فردی - منفعت و سود ناروا ناشی از سوءاستفاده از مقام دولتی - تعریف نمی شود، بلکه در سطح اجتماعی به عنوان یک رژیم حکمرانی تعریف می شود. یک رژیم حکمرانی (قوانین بازی) مجموعه ای از نهادهای ثابت و برجسته است که تعیین می کند چه کسی از چه چیزی در یک جامعه مشخص برخوردار می شود.

واژگان کلیدی: فساد، رژیم حکمرانی، عام گرایی اخلاقی، حامی پرووری، جمهوری خواهی

1-Mungiu-Pippidi A ,Becoming Denmark: Historical Designs of Corruption Control Social Research: An International Quarterly, Volume 80, Number 4, Winter 2013, pp1259-1286
2-Alina Mungiu-Pippidi.

۳- کارشناس اداره امور بین الملل سازمان بازرسی کل کشور

مقدمه

قاعده عام‌گرایی اخلاقی در حکومت

چرا برخی از جوامع موفق به کنترل فساد می‌شوند به طوری که این موفقیت تنها بعضی از مواقع به‌عنوان یک استثنا اتفاق می‌افتد، درحالی که دیگر جوامع موفق نمی‌شوند و به‌طور سامان‌مند فاسد باقی می‌مانند؟ و آیا عملکرد عالی کشورهای گروه نخست نتیجه چیزی است که آنان انجام می‌دهند یا نتیجه چیزی است که آن‌ها هستند؟ اکثر استراتژی‌های ضدفساد کنونی گزینه اول را فرض می‌گیرند که دلیلی است بر این امر که چرا نهادهای کشورهای توسعه‌یافته و دارای حکومت مطلوب اخیراً در سراسر دنیا نسخه‌برداری می‌شوند. حداقل بر روی کاغذ، کشورهای کمی وجود دارند که فاقد دادگاه، قانون اساسی، برخی از اشکال نظارت و موازنه یا یک آموذمان هستند (تعداد کشورهای دارای یک آموذمان از ۴۷ کشور در سال ۱۹۹۰ به ۱۰۰ کشور در سال ۲۰۰۳ و ۱۳۵ کشور در سال ۲۰۰۸ رسید). از طرف دیگر، شکاکان نگاه دوم را تأیید می‌کنند و معتقد به جبر‌گرایی فرهنگی فساد و حکمرانی خوب هستند.

اخیراً، متعاقب شکست نخستین نسل برنامه‌های ضدفساد، یک موقعیت میانه شروع به ظهور کرد. مهم‌ترین درس‌ها به کارهایی که کشورهای توسعه‌یافته در حال حاضر برای کنترل فساد انجام می‌دهند بر نمی‌گردد، بلکه به کارهایی برمی‌گردد که در گذشته انجام داده‌اند، زمانی که جوامع آن‌ها به شدت شبیه شرایط کشورهای درحال توسعه امروزی بود. به‌هرحال، از آنجایی که این حوزه موضوعی تا حد زیادی برای شاغلین و محققین حکومتی به‌طور یکسان غریب است، کار مشکلی است که ارزش بالقوه چنین درس‌های تاریخی را تخمین بزنیم. در این مقاله، این از قلم‌افتادگی توضیح داده شده است، اما نه با طرح این پرسش که فساد به چه صورت ریشه‌کن شده است، بلکه با طرح این پرسش که چگونه جوامع در طول زمان نظام‌هایی را برای حفاظت منابع مشترکشان از غارت افراد و گروه‌ها ایجاد کرده‌اند.

در دنیای مدرن، ما زمانی یک رژیم حکمرانی را به‌عنوان رژیم فاسد در نظر می‌گیریم که به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای از قاعده عام‌گرایی اخلاقی (جایی که قوانین مشابه برای همه کاربرد دارد)، عدول می‌کند و به اختصاص جانب‌دارانه و ناعادلانه منابع عمومی به‌دلیل وجود روابط شخصی و ویژه بین مسئولین و افراد و گروه‌های خاص منجر می‌شود. از این‌رو، این تعریف از فساد شامل دیگر اشکال حامی‌پروری می‌شود که ورای آن موارد فساد است که به انگیزه گرفتن رشوه اتفاق می‌افتد، که هم درک جهانی کنونی از فساد را بازتاب می‌دهد، (همان‌طور که بررسی‌ها نشان داده است جایی که اکثریت زیادی از مردم کشورها ادعا می‌کنند که آن‌ها تحت حکومت‌های فاسد زندگی می‌کنند اگرچه تنها اقلیتی از مردم رشوه را در برخی از اشکال آن تجربه کرده‌اند)، و هم بازتابی از رویکرد گسترده کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه فساد (UNCAC) است، دولت‌هایی که این کنوانسیون را می‌پذیرند خود را متعهد به طرد هرگونه حامی‌پروری و فساد می‌دانند.

این کنوانسیون پایان ایده نسبی گرای فرهنگی در حکومت را نشان می دهد. این کنوانسیون پشتیبانی جهانی از یک ایده اروپایی مشخص و تحول روابط دولت-جامعه است. این گزینه یعنی خاص گرای که در آن با افراد در مقام عضویت گروهی به جای شهروندی جهانی و یا فردی شان رفتار می شود، دیگر مشروعیت ندارد. این قوانین، امتیازات، حمایت، رفتار شخصی، هدایا برای مقامات دولتی و اساساً هر نوع آزادی عمل مرتبط به فرایند حکمرانی، بدون در نظر گرفتن پیامدهای حاکمیتی را رد می کند. دولت آپارتاید آفریقای جنوبی و برخی از دولت های مستعمره آفریقایی جنوب صحرای غربی سابق ممکن است امتیاز بهتری در کنترل فساد از رژیم های جانشینان کسب کرده باشند، با این وجود درون یک نظام نهادینه شده نابرابری دیگر برای هیچ کس قابل پذیرش نیست.

در حالی که عام گرایی و خاص گرایی در دو سر متقابل یک زنجیره ای قرار دارند که روابط مبتنی بر مبادله را هم در میان افراد از یک طرف و هم میان افراد و دولت از طرف دیگر تعریف می کند، مفهوم مرتبط با آن پاتریمونالیسم است که ابتدا توسط وبر به عنوان شکلی از سلطه سیاسی تعریف شده بود. در این رژیم حکمرانی، دولت به حاکمی تعلق دارد که با نادیده گرفتن محدودیت های سنتی در مورد اقتدار در کاربرد قدرت تقریباً اختیار تام دارد. در واقع قدرت تعیین کننده اصلی چگونگی پیکربندی و سازمان دهی مبادلات اجتماعی است.

اکثر دولت ها در جهان، هم قدیم و هم جدید، به ظاهر یک هنجار را که مبتنی بر میراث فرهنگی اروپایی کلاسیک است پذیرفته اند: آموزه عام گرایی اخلاقی در زندگی عمومی. این تحول نباید مسلم پنداشته شود، در واقع همان طور که جیمز کیو ویلسون استدلال می کند عام گرایی و فرد گرایی که در غرب بعد از عصر روشنگری گسترش یافته و به تدریج تبدیل به هنجار می شود، نه طبیعی است و نه لازم و نه همیشه جزء اصول خوب بوده است. ایدئولوژی حاصل از رفتار برابر دولت با تمام شهروندانش تنها به عنوان چند استناد ضروری، به رواقیون (آموزه حقوق طبیعی)، سیسرو (۱۰۶-۴۳ ق م)، سنت ایزیدور سویل (۶۳۶-۵۶۰ م)، جان سالیسبری (۱۱۸۰-۱۱۲۰ م)، آکوئیناس (۱۲۷۴-۱۲۲۵)، برونو لاتینی (۱۲۹۴-۱۲۲۰) و مارسیلیو پادوا (۱۳۴۲-۱۲۷۵) برمی گردد. سپس با رنسانس این آموزه در چندین جهت گسترش می یابد، بخشی از ساختار آموزه، ساخت دولت مدرن در کتاب مونتهسکیو و فدرالیست های امریکایی می شود. فلسفه حقوق سیسرو مؤثرترین منبع اولیه بوده است. این آموزه مستقیماً می تواند از آکوئیناس و فلورنتین رینسنس تا میز کار توماس جفرسون دنبال شود جایی که هنوز تندیس سیسرو قرار دارد.

تاکنون، اروپایی ها همراه با گروهی از مستعمرات سابق که اکثر جمعیت آن ها اروپایی بوده اند (همانند امریکا و کشورهای مشترک المنافع) و مجموعه دیگری از کشورها (ژاپن، شیلی، سنگاپور و تعدادی از پادشاهی های کوچک آسیایی) که طراحی هایشان ملهم از اروپایی ها بوده، بیشترین موفقیت را در جلوگیری از فساد داشته اند. کنترل فساد براساس تجربه اروپایی می تواند از نظر تاریخی به عنوان

تنها فرایند موفقیت‌آمیز دولت‌سازی در نظر گرفته شود که طی آن گذار مدام به عام‌گرایی اخلاقی منجر به موازنه‌ای شده که از فرصت‌های فساد به‌طور گسترده با کنترل اعضای جامعه بر حاکمان و کنترل متقابل معقول دولت جلوگیری می‌کند. این تحول نمی‌تواند به آسانی از پیشرفت عمومی اروپا تا پاسخ‌گو بودن دولت و حکومت قانون جدا باشد. برای جامعه فعلی محققان و متخصصان کنونی ضدفساد جذاب‌تر است که بدانند چرا، چطور و چه زمان عام‌گرایی اخلاقی در نتیجه کاربرد عملی‌اش به‌عنوان یک هنجار حکومتی و حکمرانی مطلوب موفق شده است در تاریخ اروپا ریشه بدواند.

قبولاندن مناسب بودن این استاندارد حکمرانی اروپایی به هر کسی - به‌عنوان مثال این سنت فکری اروپایی چه کاری باید برای هند انجام دهد - دیگر مورد سؤال نیست. همان‌طور که فساد سیستمی منبع اصلی تبعیض است، انقلاب ضدفساد و عام‌گرایی اخلاقی به‌عنوان جانشینان مبارزات حقوق بشر پس از جنگ وارد مرحله‌ای جهانی شده‌اند. از این رو، اختلاف در اجرای کنوانسیون سازمان ملل در مبارزه با فساد به‌نوعی کسب و کار تبدیل شده بود. پنج سال پس از پذیرش این کنوانسیون، کشورهایی که آن را تصویب کرده بودند پیشرفت زیادی در کنترل فساد نسبت به کشورهایی که آن را تصویب نکرده بودند، نداشته‌اند. این امر مسئله‌گذارهای موفقیت‌آمیز به عام‌گرایی اخلاقی را به‌عنوان یک موضوع سیاستی مرکزی سبب شده است.

ترتیبات پیشامدرن

معضل محافظت از منابع عمومی در برابر دست‌اندازی ذی‌نفعان بخش خصوصی و بهره‌گیری از آن‌ها در راستای بزرگ‌ترین منافع اجتماعی عمری به درازای عمر دولت دارد. از این حیث میان کشورهای که تحت حاکمیت یک شخص و خانواده‌اش بوده‌اند و کشورهایی که دارای اشکال فراگیرتری از حکومت بوده‌اند تفاوت‌های قابل توجهی وجود داشته است. در رژیم‌های پاتریمونیال که اقتدارگرا هستند، حاکم به مردم و قانون پاسخ‌گو نیست. در واقع، این وضعیت وارونه شده است: حاکم، رئیس است که باید بر نهادهای متمرکز نظارت کند تا مطمئن شود که او را فریب نخواهند داد. از آنجایی که نظم و وفاداری شخصی همیشه بر پاک‌دستی ارجحیت داشته، اقدامات ضدفساد کمی در این نوع حکومت‌ها صورت گرفته است. زمانی که کارگزاران اعتماد رهبر را در رابطه با دیگر مسائل از خود سلب کنند، اغلب برای فساد که سال‌ها در آن غوطه‌ور بوده‌اند به طرز چشمگیری طرد و محکوم می‌شوند (به‌عنوان مثال برای سوءاستفاده از دسترسی منحصر به فردشان به شخص حاکم برای کسب منافع بیشتر از آن چیزی که نظام حامی‌پرور به آن‌ها بخشیده است).

این نمونه‌ای از تهمت فساد است که توسط یک تاریخ‌دان قرن دوازدهمی به نگارش درآمده است: «او همیشه دچار وسوسه بود به‌طوری که تمام دادخواست‌ها و عریضه‌ها برای امپراتور ابتدا به سمع او می‌رسید، به‌علاوه او میانجی تمام شاهزادگان و کسانی بود که حامی فدریک بودند. او ناظر بر تمام امور بود، او یک فرصت بزرگ را از دست داد و امپراتوری بهترین جایگاه برای او بود اگر او می‌توانست

دلیلی برای آن داشته باشد. در واقع در زمان ناامنی چنین رفتار متقلبانه‌ای می‌تواند پیامدهای ناگوار داشته باشد و برابر با خیانت تلقی شود».

اقدامات ضدفساد دیکتاتورها همیشه سرکوبگرانه و تبعیض‌آمیز است. این اقدامات گهگاه اتفاق می‌افتد و غیرقابل پیش‌بینی است و همیشه با خشونت شدید همراه است. فساد در میان اعضای خانواده حاکم، مجاز است. فساد اعضای دربار تحمل می‌شود و می‌تواند علیه هر یک از اعضا به کار رود زمانی که اتفاق خاصی می‌افتد یا امنیت توسط ارتکاب فساد مورد تهدید واقع می‌شود، همان‌طور که در مورد «پیر دله ویگن» وزیر فدریک دوم در بالا بدان اشاره شد. فساد و حیف و میل همیشه زمانی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد که یک نورچشمی اقبالش را از دست می‌دهد. این فهرست طولانی است و شامل وزرایی از اوایل قرون وسطی تا اواخر پادشاهی‌های مطلقه می‌شود. بنابراین، مبارزه با فساد یک قربانگاه است جایی که گاهی قربانیان برای حاکم مطلق و آزادی عمل قدرت او ذبح می‌شوند تا نارضایتی مردم با نسبت دادن آن به فرد یا گروه قربانی از حاکم دفع شود. جدا از فساد خانواده سلطنتی، هیچ فساد مردمی نمی‌تواند وجود داشته باشد به دلیل اینکه هیچ فرد دیگری در قدرت سهیم نیست.

پادشاهی‌های پاتریمونیل اغلب ترتیبات ضدفساد جامعی را تصویب می‌کنند که اساساً در مورد مردم عادی اعمال می‌شود. اما از آنجایی که حاکمیت پادشاهی‌های پاتریمونیل مبتنی بر حامی‌پروری است مرز میان فساد و پاک‌دستی واضح نیست. حامی‌پروری جزء ذاتی روابط فئودالی و جامعه فئودالی است که می‌تواند نقش مثبتی در حکومت داشته باشد. از طرف دیگر، حامی‌پروری از آنجایی که کاملاً مبتنی بر صلاح‌دید شخصی و نه شایستگی است به شدت مخرب است. مساعدت و مرحمت به جنگجویان موفق بر اساس مصلحت عمومی پذیرفتنی است اما مساعدت و مرحمت به نورچشمی‌های بی‌ارزش بر اساس علائق شخصی منفور بود.

دموکراسی‌های باستان برای مفاهیم عدالت، منافع عمومی و حکومت عادل به‌عنوان یک مسئله اقدام جمعی مبارزه کرده‌اند. افراد وظایف مهم و منابع مشترک را به اشتراک می‌گذارند تا به‌صورت مشترک اداره شود. این موضوع را در فئودالیسم نمی‌توان یافت، به خاطر اینکه دولت چیزی بیش از یک اتصال فراقلمرویی و سلسله‌مراتبی میان افراد بود، به‌طوری‌که این کارویژه از بسیاری از جهات برای دولت رم کارویژه‌ای فرعی بود. نتیجه چنین شبکه‌ای یک دولت مردمی به طریقی که ما امروز آن را درک می‌کنیم نبود. نهادهای حکومتی به‌طور کامل زیر نظر حاکم بودند. به همین شیوه که خراج‌گزاران زمان فراخوانی، نیروهای خود را مسلح می‌کردند و به جنگ برای اربابانشان می‌رفتند، قضات و جمع‌کنندگان مالیات‌ها نیز مورد اعتماد بودند تا چنین وظایفی را به‌عنوان وظیفه فئودالی انجام دهند و منابع مادی و انسانی خودشان را به کار گیرند. ایقان مجاز بودند که به‌واسطه تصاحب غنایم دشمن حقوق دریافت کنند، یا از مطالبه‌کنندگان خود اجرت دریافت کنند و یا دیگر ابزارهای کسب دستمزد؛ این رویه فی‌نفسه نادرست (dishonesty) نبود، بلکه چگونگی کار سیستم را نشان می‌داد. بنابراین،

فسادی که کلیسای کاتولیک و دربار استوارت، و زیرمجموعه رژیم‌های فئودالی و پاتریمونالی در قرون وسطی با آن مواجه بودند شباهتی با فساد در شکل مدرنش ندارد. فساد در قرون وسطی لزوماً شامل اشکال متفاوتی از نادرستی و خیانت که عمدتاً حیف و میل کردن بود، می‌شد. اما از آنجایی که در آن دوره هیچ کس حتی تصور قاعده عام‌گرایی اخلاقی را نمی‌کرد، کسی هم نمی‌توانست صحبت از فساد در مفهوم مدرن آن را داشته باشد.

یک وضعیت کاملاً متفاوت را می‌توان در نظام مشترک دولت اروپایی یافت، که در تقابل با فئودالیسم قرار گرفت و آن را برجید و سنت حکمرانی شهرهای اروپایی را ایجاد کرد. مشهورترین این مورد، موضوع جمهوری‌های ایتالیا است، جایی که حکومت پاتریمونال نبود و مالکیت و منافع عمومی براساس استانداردهای اصلاح‌شده رومی به‌طور واضح تعریف می‌شد. ایتالیا یکی از شهری‌ترین بخش‌های اروپا در آغاز قرون وسطی بود. دولت-شهرهایی که با استفاده از رقابت میان پاپ و امپراتور به دنبال تسلط بر قلمروهای اطرافشان بودند و در تبدیل شدن به دولت‌های استعماری، استعمار کردن دیگر شهرها در ایتالیا یا دیگر کشورها تقریباً تبدیل به موفقیت‌ترین شدند. این شهرها بین قرن‌های یازدهم و سیزدهم تبدیل به کمون‌های خودمختار گردیدند و موفق به ایجاد قوانین اساسی جامع، حکومت‌های قوی و بوروکراسی کارآمد در میان انبوهی از مشقت‌ها شدند. تجار و بازرگانان برای محافظت مؤثر از تجارت و رفاه شهرهایشان در برابر دو دشمن نیاز به حکومت داشتند. اشراف مسلحی که به دنبال تبدیل حکومت به ملک شخصی خود بودند و دیگری خطر خاص نگری ذاتی پلورالیسم-به‌عبارت‌دیگر، تهدید افقی فساد برآمده از خودشان و همتایانشان.

ونیزی‌ها از پادشاهی بیزانس که عمدتاً رها از نظام پاتریمونالیسم بود سر بر آوردند: هرگونه تلاشی از سوی اشراف‌زاده‌ها برای تسخیر دولت به طرز چشمگیری پایان یافت و مرسوم بود که هر مقام جدید با حسابرسی از مقام پیشین آغاز به کار می‌کرد. در مقابل در توسکانی، فلورانسی‌ها و سینیسی‌ها مجبور بودند بیشتر با اشراف محلی مبارزه کنند. آن‌ها در تأسیس یک رژیم قدرتمند نوآورانه عمل کردند به‌طوری‌که افراد و خانواده‌هایی را که سالیان سال قدرت بی‌حدی بر امور عامه داشتند از مشارکت در حکومت منع کردند. این رویکرد هم از الیگارش‌ی و هم از پاتریمونالیسم دولت جلوگیری کرد. جنوا سومین شهر تجاری بزرگ مجبور به مبارزه طولانی‌مدت و سخت با اشراف و پادشاهان بود تا خود را محافظت کند. به‌طور کلی، آن‌ها در دوره‌های مهم زمان موفق عمل کردند هم رفاه و هم حکومت مطلوب را به ارمغان آوردند. بولوگنسی حکومتی تحت سیطره و کلا و سردفتران داشت که بازتاب-دهنده اهمیت اختصاص داده شده به کنترل قدرت نامحدود مقامات بود.

متعاقب این موفقیت‌های اولیه، برخی هشدارها وجود داشت که مطرح می‌کرد تنها قدرت بی‌تناسب حاکم، حکومت مطلوب را تهدید نمی‌کند، بلکه بیشتر ذات و طبیعت بشر است که حکومت مطلوب را تهدید می‌کند. حکومت‌های اشتراکی جدید مجبورند اسبابی را فراهم آورند تا از سوءاستفاده

همتا پانسان از منابع مشترک جلوگیری کنند. این تجربه از اهمیت خاصی برخوردار است، چرا که آنها نظام کنترل جامع فساد را، نه بر اساس مدل تصمیم‌گیری فردی برای دیگران بلکه بر اساس عمل جمعی ایجاد کرده‌اند. الگوی تصمیم‌گیری فردی برای دیگران خارج از نظام پاتریمونیالی کاربرد ندارد، زیرا هیچ رئیسی وجود ندارد که از منافع عمومی دفاع کند (در دموکراسی نمی‌توان گفت که منافع عمومی در یک شخص تجسم پیدا کند، چرا که خود آن شخص می‌تواند فاسد باشد).

مفهوم کلیدی طراحی نهادی آنها برای مبارزه با فساد این ایده بود که به جای مجازات و تنبیه کردن مجرمین باید از وقوع آن جلوگیری کرد. رئالیسم اخلاقی خاصی، حکمرانی اشتراکی را هدایت می‌کند. به خودی خود بدیهی فرض شده است که حکومت اساساً ابزاری است که برای خودپرمایگی و خودبزرگی‌بینی مورد استفاده قرار گرفته است، و همچنین متشکل از نهادهای مطلوبی است که در مقابل چنین فسادى به کار می‌روند. بی‌طرفی و صداقت خصایص ذاتی نیستند و بنابراین، نباید رفتار خوب مفروض گرفته شوند. اگر قرار است شهروندان از هواداری به نفع خود باز داشته شوند، نیاز است نهادهایی که در برابر خاص‌گرایی حکومت عمل می‌کنند از نو تأسیس شوند. در دولت-شهرهای ایتالیا ترس زیادی از نظام حامی‌پروری از سوی خانواده‌ها و احزاب مختلف وجود داشت. برای مقام اجرایی عالی‌رتبه در سطح شهر بسیاری از دولت-شهرهای ایتالیایی چیزی را که ما امروزه شهردار می‌نامیم انتخاب کردند، یک کارمند زبردست که از میان مجموعه‌ای از بوروکرات‌های عالی‌رتبه استخدام می‌شد. این اجبار وجود داشت که مدیر از شهر دیگری باشد تا منتخبین محلی نتوانند او را حمایت کنند. او کارمندان خودش را به کار می‌گمارد که شامل مجریان قانون، کارمندان و قضات می‌شود. در آغاز شروع دوره‌اش یک سپرده مالی مطمئن به عنوان وثیقه می‌گذاشت، بعد از اینکه گزارش نهایی مدیریت او پذیرفته شد، پول وثیقه و حقوق او با کم کردن ضرر و زیان‌هایی که وارد آورده به او پرداخت می‌شد. او معمولاً برای یک دوره یک‌ساله منصوب و به عنوان مقام اجرایی در کنار یک مجموعه قانون‌گذار محلی به خدمت مشغول می‌گردید (به عنوان مثال شورای منتخب یا صنفی). شهرداران همراه با فرمانداران در مستعمرات مدیترانه‌ای توسط منازعات شدید ناشی از ترتیبات منفعت‌طلبانه محدود می‌شدند. به‌طور مثال آن‌ها و کارمندان‌شان اجازه نداشتند غیر از خدمت، کار دیگری انجام دهند. دوره خدمت کوتاه‌مدت برای منتخبین یا خدمت اجباری در منصب دولتی (دو ماه برای شورای فلورانس)، دست‌به‌دست شدن مشاغل توسط خانواده، سربازگیری توسط یک نظام بخت‌آزمایی یا نظام انتخاباتی به شدت پیچیده و مانند آن، از این رو انتصاب افراد غیر محلی به درک ایتالیایی‌ها از این موضوع اشاره دارد که منازعات منفعت‌طلبانه در همه جا وجود دارد و به دولت و تجارت به‌طور یکسان ضرر می‌رساند. هدف این اقدامات تأسیس یک دولت بی‌طرف و جلوگیری از تسخیر دولت توسط ذی‌نفعان خاص بود. حسابرسی و کنترل مداوم جزء ویژگی‌های منظم دولت بود. به منظور انجام حرفه‌ای آن، زمانی که به آن نیاز بود، خانواده‌های عالی‌رتبه بولونیا به وسیله کمک‌های مالی صندوقی تأسیس کردند و حسابرسی

را به یک حسابرس خارجی سپردند. در حالی که خانواده‌ای مجبور بود تا کسی را برای جمع‌آوری مالیات استخدام کند خانواده‌ای دیگر به دنبال حسابرس بود. در فلورانس، شهروندان به صورت دوره‌ای موظف به خدمت در کمیته‌هایی بودند که مسئول ارزیابی و نظارت بر کیفیت و ارزش خدمات دولتی بودند.

تأمین مالی بسیاری از خدماتی که توسط دولت برای شهروندان فراهم شده بود از پرداخت‌هایی می‌شد که مستقیماً مصرف‌کنندگان به ارائه‌دهندگان می‌دادند بدون اینکه در خزانه جریان پیدا کند. این امر فرصت‌های فساد را کاهش می‌داد. کسانی که مالیات جمع‌آوری می‌کردند اختیارات کمی داشتند و توسط هم‌تایانشان به شدت کنترل می‌شدند. جرایم برای کمک به اجرا و تأمین درآمد دولت به کار گرفته می‌شد. اختیارات کوتاه‌مدت در ادارات دولتی طوری طراحی شده بودند تا از تبدیل انجام وظیفه قانونی به استثمار مال اجاره‌ای جلوگیری کنند. همه مسئولیت‌ها مبتنی بر اختیارات کوتاه‌مدت بود و سریعاً بازگشت‌پذیر نبود. از فرمانداران مستعمرات جنوا انتظار می‌رفت با همان قایقی که جانشینان منصوبشان را آورده بود رهسپار شوند. افراد شناخته‌شده به‌عنوان ضمانت‌کننده‌های مالی برای اشخاص کمتر شناخته‌شده عمل می‌کردند.

طراحی حکمرانی مطلوب کمون‌های ایتالیا مبتنی بر رژیم سیاسی بود که به جای دموکراتیک، می‌تواند جمهوری‌خواه نامیده شود. این شهرها دارای یک شخصیت جمعی و سازمان اجتماعی قوی بودند که مبتنی بر اصناف، محله‌ها و خانواده‌ها بودند. اکثر مشاغل بوروکراتیک مطابق با یک نظام سهمیه‌بندی توسط صنف و خانواده سازمان‌دهی و توزیع می‌شد (به استثنای منصب اجرایی عالی‌رتبه و نظام‌های مرتبط با آن). این امر به این معنی است که بسیاری از مردم در حکومت دولت-شهر مشارکت می‌کردند. اما تنها کارمندان حقوق دریافت می‌کردند. هنگامی که این سیستم در ترکیب با تعهدات نظامی هر صنف، خانواده و بخش در نظر گرفته می‌شود، بسیار مشارکتی و فراگیر بود به خصوص که این دولت-شهرها جوامع نسبتاً کوچکی بودند با جمعیت کمتر از ۱۰۰ هزار نفر و گاهی اوقات تنها با جمعیت کم. از این رو، هر خانواده با مبادرت به امور عمومی و وظایف حکومتی فرایند جامعه‌پذیری را طی می‌کرد.

بنابراین اولین مشخصه اصلی این نظام حکومتی مشارکت در امور دولتی است. در مقایسه با هر رژیم حکومتی دیگر در آن زمان، یک نسبت متغیر اما نسبتاً بالا از مردم در دولت-شهرهای ایتالیا در فرایند تصمیم‌سازی و حکومت به‌طور مستقیم و غیرمستقیم مشارکت می‌کردند. در قرن سیزدهم، به خاطر رشد جمعیت، مجموعه قانون‌گذاری بسیاری از شهرها-شورای عالی- به‌طور چشم‌گیری رشد پیدا کرد. در یک زمان در پادوا هزار نفر بزرگسال از جمعیت ۱۱ هزار نفری عضو شورا بودند و در بولونیا جمعیت ۵۰ هزار نفری توسط شورایی که از ۲ هزار به ۴ هزار نفر عضو رسیده بود اداره می‌شد. تکرار انتخاب مشارکت را بیشتر می‌کرد. در هر حال این طی زمان و مکان متفاوت است: برخی دولت-

شهرها ماهیت آریستوکراتی عمیق تری نسبت به بقیه داشتند. برخی تنها شامل اصناف تجاری می شدند. برخی دیگر شامل تولیدکنندگان و ... بودند. شهروندی شامل هر کسی نمی شد، اما اکثر مردم فردی را به عنوان نماینده مستقیم یا غیرمستقیم داشتند و گروه‌های مختلف مردم در طول زمان برای کسب و ارتقای نمایندگی شورش کردند.

دومین مشخصه این جمهوری خواهی، مفهوم منصب دولتی بود که نه یک امتیاز، بلکه یک وظیفه مدنی بود. مردم برای خدمت به یک هدف عادلانه به واسطه همکاری و نه گزینش برای مدت محدودی فراخوانده می شدند (گزینش تنها برای مشاغل عالی رتبه خاص وجود داشت). به نظر می رسد اصل کوتاه مدت بودن دوره خدمت در منصب غیرحرفه‌ای به خوبی و منطقی کار کرده است. قبول این مناصب براساس انگیزه‌های مادی نبود- به اکثر کارمندان حقوقی پرداخت نمی شد- بلکه، براساس اصل ضرورت مشترک برای حفاظت از منابع مشترکی بود که برای مدیریت منافع مشترک و دستیابی به اهداف عمومی نظیر امنیت یکی شده بودند. برونتو لاتینی فرمانداران ایتالیایی را با فرانسوی‌ها مقایسه می کند و استدلال می کند که انتخاب قضات و فرمانداران براساس اصل شایستگی توسط مجموعه شهروندان به مراتب بهتر از پیشنهاد دادن مقامات توسط عالی ترین مقام - همان طور که رویه پادشاه فرانسه بود- است.

سومین ویژگی این رژیم‌های جمهوری خواه احترام به قانون بود. آن‌ها به شدت به قانون پایبند بودند بدون اینکه به طور کامل دموکراتیک باشند و رویه حکومت و فعالیت اقتصادی آن‌ها براساس قراردادهای مدون بود. همواره این دغدغه وجود داشت که قانون منصفانه اجرا شود و افراد نسبت به آن وفادار باشند. طراحی‌های خلاقانه و موفقیت آمیزی برای کمک به اجرای قراردادهای اقتصادی صورت گرفته و تلاش‌هایی انجام شده بود تا قاضی همانند شهردار به وسیله منازعات منفعتی محدود نشود.

اگرچه گسترش مستعمرات تا حدودی دلیل موفقیت دولت-شهرهای ایتالیایی بود، حکومت و نهادهایی که در طول این دوره توسعه پیدا کرده بودند (همانند دادگاه‌های داوری، بورس اوراق بهادار، حسابرسی عمومی) در تضمین محیطی مناسب برای شکوفایی تجارت مهم و ضروری بودند. تلاقی ایدئولوژی و منافع برای این توسعه نهادی ضروری بود: ایدئولوژی جمهوری خواهی رم و منافع تجاری در یک دولت قادر است تا آزادی تجارت و صلح را تضمین کند. بین سال‌های ۱۲۵۰ تا ۱۳۵۰ سرمایه بیشتری در ایتالیا نسبت به بقیه اروپا وجود داشت و پول‌های ایتالیا جنگ‌های صلیبی، فتوحات نظامی شاهزادگان و گسترش مستعمرات را تأمین مالی می کرد. همچنین بودجه عمومی به طور مداوم از قرن یازدهم به بعد افزایش یافت و منجر به توسعه حکومت‌های شهری شد. در سال ۱۱۶۲، تعداد ۹۱ کارمند برای پیزا کافی بود اما تا آخر قرن ۱۳ بولونیا نیاز به ۱۳۰۰ کارمند داشت. در مجموع، طراحی حکومت که مبتنی بر وظیفه مدنی، مشارکت، همکاری و انتخاب مستقیم و غیرمستقیم بود- همه در چارچوب قانون عمومی- قاعده عام‌گرایی اخلاقی را ارتقا بخشید اما عرف داستانی متفاوت داشت. بسیاری از

ترتیبات مورد نیاز بود چرا که منازعات دائمی برای کسب سود و حمایت وجود داشت. کتاب دوزخ اثر دانته دارای شخصیت‌های فاسد برجسته‌ای است که به شهرت ابدی رسیده‌اند. با این حال، این طراحی‌ها برای تأسیس یک حکومت از نظر منطقی مؤثر، موفق و بی‌طرف صورت گرفته است. البته، آن یک حکومت پایدار نیست چرا که مابین محیط خارجی خشونت‌آمیز و منازعات داخلی برای برتری طبقاتی قرار داشت، تنش اجتماعی به صورت مکرر وجود داشت، شاید در ونیز، بسیاری حکومت ناین در سی‌ینا را تحسین کرده‌اند، که به بیان امروز می‌توانیم آن را حکومت طبقه متوسط بنامیم و زمانی که اشراف و طبقات پایین علیه آن متحد شدند، پایان یافت.

تنها نمونه شکست ساخت دولت در میان دولت-شهرها، جنوا بود. این دولت-شهر به وام‌دهندگان اختصاص داشت که بر اساس منافع عمومی عمل نمی‌کردند، بلکه از درآمدهای عمومی برای منافع خودشان بهره‌برداری می‌کردند. جمهوری خواهی قرون وسطی در جستجوی مداوم یک دولت منصف و بی‌طرف است که بیش از موضوع حاکمیت آن دولت-شهرها است، اما این آرمان ناکارآمد و ناعادلانه نیست و نمی‌توان به دلیل پایان نهایی این دولت-شهرها از آن انتقاد کرد. به عنوان مثال، مرگ این دولت-شهرها به دلیل فتوحات نظامی بود که منجر به تحمیل حکومت دیگری می‌شد. مدیچی، که حاکمیتش به تجربه حکومت خارق‌العاده فلورانس پایان داد به وسیله یک دیکتاتوری بین‌المللی بر جامعه محلی تحمیل شد. او زمانی که بر مسند قدرت نشست از نظر جسمی سالم بود، به سمت کاخ سیگنوریا جایی که مقامات دولت-شهر برای دو ماه در آن مقیم می‌شدند، حرکت و آن را تبدیل به سکونتگاهی دائمی کرد که از آن به بعد جایگاهی شخصی و دولتی شد. بدین گونه است که کاخ سیگنوریا پس از مدت نسبتاً کوتاهی از حکومت جمهوری خواهی که با هزینه گزاف توسط واساری و همکارانش تزئین شده بود، دچار آسیب می‌شود.

ونیز به رغم جمعیت کم برای قرن‌ها در برابر پیشروی عثمانی‌ها مقاومت کرد. تنها ناپلئون بود که توانست به عمر این حکومت مطلوب پایان دهد و در یک کنفرانس صلح آن را با قلمرو دیگری که علاقمند به آن بود مبادله کرد. وسعت کم آن‌ها به این جوامع کمک می‌کرد تا حکومت مطلوب تأسیس کنند که در نهایت منجر به شکست آن‌ها از نیروهای قوی و بازگشت دوباره پاتریمونیا لیزم شد. فضیلت محلی به تنهایی نمی‌توانست در یک نظام جهانی که مبتنی بر فضیلت نبود بجا یابد، مگر اینکه متعلق به بزرگ‌ترین ارتش‌ها باشد و ترسیم پیوند میان موفقیت‌های کنونی و چرخه‌های سودمند پیشینی - به عنوان مثال اوغلو و رایسنون در کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند»- فقدان تمام چرخه‌های سودمند پیشینی را که تا به امروز دوام نیاورده‌اند و در عوض به دلیل اینکه مرتبط به فضیلت یا رفاه آن‌ها نبوده و ناپدید شده‌اند را به مخاطره می‌اندازد.

گذار از پاتریمونیا لیزم به مدرنیته

اجتماعات در ایتالیا، هلند، بلژیک و فرانسه تنها جزایری در دریای اروپای فئودال جایی که تحت سیطره

پاتریمونیالیزم قرارداد داشت، بودند. یک قرارداد اجتماعی واقعی مبتنی بر توافقنامه اعتماد وجود نداشت، تنها پیوند میان دسته‌جات خصوصی براساس وفاداری شخصی مبتنی بر مبادله حمایت بود. رسوایی‌های فساد اساساً شامل فریب و خیانت میان گروه‌های خصوصی می‌شد، زیرا حوزه خصوصی هنوز توسعه نیافته بود. کلمه کلیدی برای نقض هر نوع قرارداد عمومی، «فریب» بود که در مانیفست نقاشی شده آمبرجیو لورنزی در قصر «پالازو پابلیکو سینا» در میان رویه‌های حکومتی بد قرار گرفته است. اصطلاح فساد در این دوره هم در زبان لاتین و هم در زبان ایتالیایی اشاره به زوال و تباهی داشت.

فرایند تاریخی جدایی حوزه عمومی از خصوصی طولانی بود، چراکه بخش عمومی نیاز بود که از ابتدا ایجاد شود. ابتدا در قوانین عمومی تصویب شد - حتی در پادشاهی‌های فئودال - و بعداً به دیگر حوزه‌ها نظیر حوزه‌های مالی و دفاعی تسری پیدا کرد. پادشاهان قرون وسطای فرانسوی جنگ‌هایشان را یا از طریق خزانه خودشان یا به واسطه قرض از سرمایه‌داران ایتالیایی تأمین مالی می‌کردند. بریتانیایی‌ها بانکداران شمال ایتالیا را با پیش‌فرض‌هایشان نبود نمودند. تنها زمانی که قدرت مرکزی کنترل خود بر مالیات کشاورزی را از دست داد و مبادرت به فروش مناصب دولتی کرد، فرایندی ظهور یافت که به چیزی که ما امروزه آن را فساد می‌نامیم بسیار شبیه بود. از زمانی که تقاضا برای مناصب از عرضه آنها پیشی گرفت، شرایطی برای پیشنهادکنندگان در تکمیل معیارهای شایستگی وضع شد و پول‌هایی بعداً از آنها برای سامان دادن جمع‌آوری شد. زمانی که تقاضا کاهش پیدا کرد و در معیارها تخفیف داده شد، نامزدهای نالایق یا با شایستگی کمتر این مناصب را اشغال کردند. آنها حکومت ضعیفی داشتند و خودسرانه حکومت می‌کردند و به اخاذی متوسل می‌شدند تا سرمایه‌گذاری‌های اولیه‌شان را برای خرید مناصب تأمین کنند. برای مدت زمان کوتاهی حاکمان اروپایی از فروش مناصب برای تأمین مالی جنگ‌ها بهره می‌بردند و این امر همچنین شکست در جنگ‌ها را سبب شد. در قرن هجدهم، مقامات و مأموران بی‌کفایت فرانسوی و بریتانیایی قبل از اصلاح رویه فروش مناصب که راه ورود به ارتش را خریداری می‌کردند در نبردهای بسیاری در مستعمرات شکست خوردند. ورشکستگی بخش خصوصی به دلیل تأمین مالی جاه‌طلبی‌های شخصی پادشاه اتفاق افتاد که شکست نظامی سنگین یا تهدید به شکست اصلاحات نظامی همانند ترفیع براساس شایسته‌سالاری را در ارتش‌های دانمارک، سوئد، بریتانیا و آلمان به دنبال داشت.

با این حال، در ابتدا فروش مناصب، اقدامی مترقیانه بود که از سوی شارل منتسکیو، ادموند برک و جرّمی بنتام تحسین شده و راهی بود که مناصبی را که قبلاً براساس حق ویژه در اختیار برخی افراد می‌گذاشت، در دسترس طبقات جدید قرار می‌داد. این امر راه خروج از یک جامعه فئودالی سنتی به یک جامعه جدید را ایجاد کرد؛ جایی که سرمایه به آنجا می‌رود از خانواده اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در واقع، این راهی برای دموکراتیزاسیون دسترسی به قدرت بود. فروش مناصب و تأمین مالی حکومت از طریق پرداخت‌های مستقیم به جای مالیات، مرحله‌ای در توسعه دولت پیشامدرن بود، این موضوع

قابل بحث است و اینکه آیا می‌توان تماماً از آن صرف نظر کرد. جامعه مدرن اولیه به دلیل نقش در حال رشد دولت و ایدئولوژی جدید حکومت بسیار متفاوت از جامعه فئودالی بود. ملکه ماری تریز و پسرش جوزف دوم ایده‌های روشنفکرانه داشتند، ادموند برک از نظام‌های مبتنی بر شایسته‌سالاری خارج از کشور برای بریتانیا حمایت می‌کرد، فدرالیست‌ها آثار سیسرو و منتسکیو را خوانده بودند. نخستین تلاش برای شفاف‌سازی بودجه از سوی نکر وزیر دارایی لویی شانزدهم صورت گرفت که خشم عموم را در پی داشت، چراکه هزینه‌های دربار به‌عنوان بخشی از هزینه‌های حکومتی، در نظر مردم غیرمعقول و گزاف بود. این زمان مفهوم منابع عمومی که باید برحسب منافع مشترک اداره می‌شد از قبل تثبیت شده بود، چیزی که در دوره قرون وسطی باورکردنی نبود. انقلاب فرانسه جدایی میان حوزه دولتی و خصوصی را شفاف‌تر ساخت. این امر هم ایدئولوژی جدید مبتنی بر فضیلت عموم را به همراه داشت که پاتریمونالیسم را منسوخ شده فرض می‌گرفت و از تثبیت عام‌گرایی اخلاقی به‌عنوان یک هنجار و قاعده حمایت می‌کرد و همچنین سبب ضرورت انکارناپذیر تطبیق حکومت با چالش‌های جدید شد که منجر به تغییر پادشاهی پاتریمونال اروپایی شد. اگر به‌طور مؤثر مشخص نشود که نظام قدیمی منجر به بحران‌های امنیتی متعدد در شرایط جدید پرخطر می‌شده، به نظر می‌رسد فضیلت عموم در یک مسیر قهقراپی یا در حاشیه باقی خواهد ماند یا مورد مخالفت قرار خواهد گرفت.

زمانی که یک کشور اروپایی همانند دانمارک - که امروزه به‌عنوان نمونه درخشان کنترل فساد نشان داده می‌شود - قاطعانه تصمیم به اجرای نوسازی سیاسی در نیمه دوم قرن ۱۹ گرفت، مؤلفه‌های اساسی کنترل فساد از قبل وجود داشت. اولین مؤلفه، کنترل مدرن فساد نامیده می‌شود: یک دیوانسالاری باکفایت و حرفه‌ای که براساس شایسته‌سالاری انتخاب شده بود و به‌منظور حفظ منافع عمومی از منفعت‌طلبی شخصی نابه‌جا به دقت تحت نظارت و بازرسی قرار گرفته بود. این امر به شیوه‌ای بالا به پایین در تلاش برای تقویت دولت انجام شده بود. توسعه بعدی، حقوق سیاسی و حذف امتیازات قدیمی (عناوین، حیره‌خواری‌ها، مصونیت‌ها) فرایندی تدریجی بود که بی‌طرفی دولت را تقویت کرد و مشروعیت آن را افزایش داد. به‌طور کلی فرایند دولت‌سازی موفق به حفظ موازنه میان طبقات و گروه‌های جدید و قدیم شد به‌طوری‌که هیچ گروهی از قدرت کافی برای تبدیل شدن به برگزیدگان چپاولگر برخوردار نبود. بدین ترتیب کنترل فساد از طریق مجموعه‌ای از توازن‌ها ایجاد شد که حداقل یک قرن طول کشید؛ چون نوسازی دولت توسط یک حاکم روشنفکر، با انتقال تدریجی به یک جامعه سیاسی فراگیرتر همراه شد.

در بریتانیا، اصلاح حیره‌خواری‌ها و مفت‌خوری‌ها و فساد دیرینه از سال ۱۷۸۰ آغاز شد و فرایند ایجاد خدمات دولتی بی‌طرفانه‌تر تقریباً تا سال ۱۸۴۰ به طول انجامید تا کامل شود. این امر به‌صورت دوره‌ای با امواج تحولات جدید همراه بود. اصلاحات مربوط قوانین و مقررات انتخابات در اوایل دهه ۱۸۰۰ شروع شد و میان سال‌های ۱۸۶۸ تا ۱۸۸۳ به اوج خود رسید. هدف این اصلاحات جلوگیری از

تبدیل رأی به کالا و معامله بود به طوری که در سال‌های اولیه دموکراسی بریتانیا چنین بود. در نهایت، سلامت فرایند انتخابات به واسطه ترکیبی از رأی مخفی که ورای حلقه امتیازات انحصاری گسترش یافت و هزینه‌های انتخاباتی به دقت حسابرسی شده و بسیار شفاف از جمله سقف هزینه‌ها فراهم شد. برعکس دانمارک که در آنجا پادشاه محور اصلی اصلاحات بود، در بریتانیا پارلمان و جامعه مدنی محلی بود که در آن منازعات و گفتگوها جریان داشت، بررسی‌ها صورت می‌گرفت و به تدریج اصلاحات برای تقویت پاک‌دستی عمومی تصویب شد. بررسی سوابق فساد انتخاباتی در بریتانیا در ارتباط با اصلاحات پیشنهادی در پارلمان بین سال‌های ۱۸۶۸ تا ۱۹۱۱ نشان می‌دهد که چگونه این سیستم خودش را از فساد عمومی به پاک‌دستی انتقال داد و قرن نوزدهم محملی برای این‌گونه منازعات و بحث‌ها بود. قضات با تأخیر و بی‌میلی زیاد پذیرفتند که به ادعاهای مربوط به تقلب در انتخابات رسیدگی کنند، چراکه از نظر آن‌ها این موضوع بیش از حد سیاسی شده و بار اضافی بر دوش دادگاه‌ها بود که دارای دیگر وظایف مرجح بودند. از این رو، کمیته‌های پارلمانی دوجانبه در مورد ادعای تقلب انتخاباتی تحقیق کردند و اصلاحات در موافقت با طرف مدعی به تصویب رسید. از این رو، در طول فرایند نوسازی سیاسی استقلال دولت به جای به چالش کشیده شدن، نسبت به منافع خصوصی تقویت شد، اگرچه گسترش حق رأی و توسعه دولت‌های شهری فرصت‌های جدیدی برای فساد فراهم کرد. همچنین یک راه انقلابی غربی وجود داشت که در آن عدالت دولت موضوع اصلی بود. انقلاب فرانسه، تا حد زیادی، یک انقلاب ضدحامی‌پروری و بیشتر علیه امتیازات انحصاری بود تا مالکیت، به طوری که بعدها انقلاب‌های مارکسیستی چنین بودند. قانون اساسی سال ۱۹۷۱ فرانسه به‌طور صریح بیان می‌کرد که «حاکمیت متعلق به مردم است. هیچ بخشی از مردم یا هیچ فردی نمی‌تواند آن را تنها به خود اختصاص دهد». انقلابیون اصل بی‌طرفی دولت را تأیید کردند تا از تصاحب دولت از سوی یک پادشاه مطلقه جلوگیری کنند، با این وجود رژیم‌های جانشین انقلاب فرانسه بی‌طرفی را با خود به همراه نیاوردند. در قرن نوزدهم پاکسازی اداری که از سوی انقلابیون آغاز گردید، در مناسبات میان قدرت سیاسی و اداری تبدیل به قاعده بازی شد. تغییرات رژیم در سال‌های ۱۸۱۵، ۱۸۳۰، ۱۸۳۸، ۱۸۵۲ با پاکسازی اداری پیشینیان همراه بود که اوج آن سال‌های ۱۸۷۷-۷۹ و ۱۸۸۳ بود. تنها تعداد کمی از تکنوکرات‌ها از این پاکسازی‌ها جان به‌در بردند. اینان طرفدارانشان را به دلیل تضمین وفاداری به سیاست‌های رهبران به مناصب اداری منصوب می‌کردند. کارمندان دولت تعهدی به منافع مردم نداشتند، بلکه متعهد به منافع حزب حاکم بودند- رویه‌ای که تا قرن ۲۰ نیز ادامه پیدا کرد. در حالی که قرن ۱۹ تغییر اساسی در افکار عمومی علیه حامی‌پروری و خاص‌گرایی به‌طور کلی را به‌خود دید اما مسیر انقلابی مبتنی بر قدرت و اصلاحات اداری موجب توسعه عام‌گرایی اخلاقی نشد در نتیجه حامی‌پروری سیاسی انعطاف‌پذیرتر می‌شود. پیر روسوالون (۱۹۹۰) با احتیاط ربع آخر قرن ۲۰ را زمان تأسیس اولین نهاد‌های بی‌طرف می‌داند. سیاست‌گذاری همچنین محرک گسترش بخش عمومی که به دلیل ضرورت‌های سیاسی نبود،

گردید. تعداد کارمندان دولتی از ۱۵۰ هزار نفر در سال ۱۸۱۵ به حدود ۳ میلیون نفر تا به امروز می‌رسد. ظهور احزاب سیاسی مردمی تأثیر منفی بر روی جدایی حوزه عمومی - خصوصی در امور عمومی داشت. در دوره حکومت کوچک در ایالات متحده آمریکا، احزاب برای فقرا، بیکاران و مهاجرین جدید خدمات ارائه می‌دادند. در این روش، حمایت حزبی به شکل‌گیری احزاب توده‌گرا کمک می‌کرد. هنگامی که مسئولیت خدمات اجتماعی از احزاب به حکومت‌های محلی واگذار شد، مشارکت سیاسی مدام کاهش یافت. قانون پندلتون (Pendleton) در سال ۱۸۸۳ که معرف نظام مبتنی بر شایستگی بود، به دنبال ترور رئیس‌جمهور جیمز گارفیلد به دست یکی از کارکنان مبارزات انتخاباتی‌اش که خشمگین از عدم انتصابش به‌عنوان سفیر در ازای خدماتش بود، تصویب شد. این قانون برای اولین بار تصریح می‌کرد شخصی که در استخدام دولت است هیچ تعهدی برای مشارکت در تأمین مالی احزاب سیاسی ندارد و کارمند دولت حق ندارد از نفوذ و اختیار رسمی‌اش برای واداشتن افراد به کنش سیاسی بهره‌گیرد. این قانون همچنین به رئیس‌جمهور اختیار می‌داد تا تعداد مشاغل زیرمجموعه سیستم شایسته‌سالاری را افزایش دهد. طی دو دهه بعدی، رؤسای جمهور این مشاغل را به‌طور معمول گسترش دادند، اگرچه به‌دنبال قانون لینکلن تقریباً تمام مناصب با گماشتگان سیاسی پر شدند. این قانون که از ابتدا همه مأمورین دولتی را ملزم می‌کرد متصدی بوده باشند، انگیزه‌ای برای تخلف از سوی حزب حاکم آتی بود. این امر امروزه در بسیاری از کشورها سبب شده تا فرایند سیاسی‌زدایی فوری را در پیش بگیرند. مدت‌ها طول کشید تا آمریکایی‌ها به یک نظام خدمات دولتی غیرسیاسی مبتنی بر شایستگی دست یابند، اگرچه در تحقق این امر زودتر از فرانسوی‌ها موفق شدند. مسیر فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها برای عام‌گرایی در حکومت‌داری، از همان ابتدا دموکراتیک بود، به‌طوری‌که آن‌ها درگیر مراحل از سیاسی‌سازی فزاینده، غارت منابع عمومی و حامی‌پروری شدند، این چالش‌ها بسیار شبیه به چالش‌هایی است که کشورهای در حال توسعه با درآمد متوسط با آن‌ها مواجه هستند. چرا تعداد کمی از کشورها موفق به عزیمت از حامی‌پروری شدند درحالی‌که بسیاری دیگر موفق نشدند و برایشان هنوز یک سؤال مورد بحث است که اگر نوسازی راه‌حلی برای رفع حامی‌پروری در حکومت است چرا فساد هنوز هم این چنین گسترده است؟ و چگونه ما تناقض نوسازی و افزایش فساد را همان‌طور که هانتینگتون به آن توجه کرده است توضیح می‌دهیم زمانی که ما معتقدیم نوسازی با ایجاد یک بوروکراسی وبری غیرشخصی و یک دولت مستقل از منافع خصوصی همراه است؟ به نظر می‌رسد دو دلیل اصلی وجود دارد. دلیل اول به توسعه سیاسی مربوط می‌شود. در سرتاسر تاریخ سخت است وضعیتی مشابه وضعیت اروپا ایجاد کنیم که در آن حاکمیت قانون، بوروکراسی مستقل و جامعه‌پذیری سیاسی پیش از عام‌گرایی به دست آمده باشد. بسیاری از کشورها امروزه انتخابات آزاد را پیش از رسیدن به حاکمیت قانون و پاسخ‌گویی سیاسی به دست آورده‌اند. اگرچه ممکن است تعدادی پادشاه روشنگر وجود داشته باشد که این کار را انجام داده باشند اما پیدا کردن آن‌ها آسان نیست. دلیل

دوم به اقتصاد منابع عمومی بازمی گردد. در مقایسه با جوامع سنتی، دولت مدرن مسئولیت‌های مدیریتی و منابع عمومی بیشتری برای رسیدن به اهداف مشترک ملی دارد. دولت مدرن ممکن است عاری از امتیازات و انحصارات سنتی، شایسته‌سالارتر و بی‌طرف‌تر باشد، اما وظایف بیشتری نسبت به مردم یا جوامع سنتی برای اجرا برعهده دارد که قبلاً با منابع بیشتر و توسط خودشان برعهده گرفته می‌شد. این امر فرصت‌های فراوانی برای صاحبان قدرت فراهم می‌کرد تا به وسیله قدرت قانون‌گذاری یا اجرایی از منابع در راستای برآورده کردن منافع شخصی‌شان بهره‌گیرند (به‌عنوان مثال تخصیص ترجیحی انتقال‌ها، امتیازات، قراردادهای حکومتی) دولت‌های مدرن می‌توانند بدون نقض قوانین رسمی از تمامی ابزارهای سیاسی در دسترس به شیوه‌ای فاسد بهره‌گیرند. حکومتی که ابزارهای بیشتری در اختیار دارد و شهروندان زیادی به حکومت برای پیشبرد رفاه عمومی‌شان اعتماد می‌کنند، در این صورت اگر حکومت در تسخیر ذی‌نفعان بخش خصوصی باشد آسیب بیشتری ایجاد می‌شود. همان‌طور که جرم‌شناسان می‌گویند فرصت، دلیل اولیه برای وقوع جرم است.

از یک سو، مسیر حرکت دولت امروزی نباید به‌عنوان پیشرفت خطی به سمت پاتریمونیا لیزم کمتر، دیده شود و از سوی دیگر نباید پیشرفت در مسیر دموکراسی یا پاسخ‌گویی بیشتر در نظر گرفته شود. در عوض ما می‌توانیم آن را به‌عنوان یک منحنی در مسیر مخالف درک کنیم، به‌طوری که وظایف مربوط به توسعه و رفاه از جامعه به حکومت محول شد که همراه با افزایش فرصت‌های فساد و نبود نظام‌های خودکنترلی بر منافع عمومی بود. این فساد کنترل جامعه بر متولیان خود را کاهش داد و منجر به ساخت دولت معیوب شد. به‌عنوان مثال، اگر حاکمان جدید ارزش اعتماد را از بین ببرند و منابعی را که به آن‌ها برای تأمین کالاهای عمومی محول شده است، منحرف کنند؛ پیامد آن شکل‌گیری یک رژیم فاسد رقابتی است و ممکن است مردم با باز پس‌گیری منابع محول شده واکنش نشان دهند. قرارداد اعتماد پایدار نیست و جامعه می‌تواند به‌طور غیر رسمی از آن عدول کند و از پرداخت مالیات به نخبگان چپاولگری که آن را از اکثریت می‌گیرند و بین اقلیت بازتوزیع می‌کنند سر باز زنند.

به‌جای نتیجه‌گیری: سه دستور ضد فساد

در این مقاله هر یک از شیوه‌های مختلف کنترل فساد از یک جامعه خاص و برحسب توزیع قدرت توصیف شده است. در رژیم‌های اقتدارگرا مبارزه با فساد به‌طور اساسی مبتنی بر سرکوب‌گزینشی است. سلب اعتماد از افراد، اصلی اساسی است و فردی که از او سلب اعتماد می‌شود خودسرانه و خشونت‌آمیز سرکوب می‌شود. مبارزه با فساد، عاملی بازدارنده برای دیگر افراد منحرف و ابزاری برای سرکوب سیاسی و تضمین وفاداری است. این شیوه به ندرت در مبارزه با فساد مؤثر عمل می‌کند، چراکه در چنین رژیم‌هایی توجه و حمایت به‌طور رسمی معجز است، اما به‌طور دلخواه به افراد تعلق می‌گیرد که در نتیجه انگیزه‌ای می‌شود برای افراد تا جانب افراد صاحب قدرت و نه قانون را بگیرند. البته این امر منجر به حکومت قانون فی‌نفسه نمی‌شود. زمانی که مارشال کینی که مورد حمایت ملکه ماری

بود، ترور شد، برگه‌های اعتباری در جیش پیدا شد که ارزش آن از منابع درآمد رسمی او بیشتر بود. این مازاد به قاتلان او از سوی لوئی سیزدهم انتقال یافت که به دلیل حذف سوگلی مادر و تثبیت قدرت او پاداشی برای آن‌ها بود. هیچ تلاشی برای تحقیق در مورد زیاده‌ستانی‌های کینی و بازگشت این پول‌ها به منابع قانونی‌شان صورت نگرفت. با این وجود، همان‌طور که پادشاهی‌های مطلقه اروپایی نیاز به توسعه بوروکراسی‌های مرکزی، کارآمد و محدود به قانون داشتند- اروپای اوایل دهه ۱۱۰۰- با این امر کمک به پیشبرد مدرنیته کردند. برای پادشاهی‌هایی (غیر از پادشاهی‌های ایتالیا، یونان و روسیه) که از تبدیل شدن به سلطنت مشروطه جان به در بردند، گذار موفقیت‌آمیز از پاتریمونالیزم بعدها اتفاق افتاد. این پیش‌بینی قابل کاربرد نیست چنانچه رژیم اقتدارگرا یک پادشاهی سنتی نیست و این مستبد یک حاکم خودانتسابی است. چنین حاکمانی نیاز به ایجاد وفاداری و یافتن حامیانی برای حمایت از آن‌ها در قدرت (و ثروتمند شدن) در طول یک نسل دارند. براساس نمودارهای حکمرانی خوب بانک جهانی، دیکتاتورهای روشن‌فکر هنوز با تناوب‌های بسیار بیشتری از پادشاهی‌های سنتی (برونئی، بوتان، امارات متحده عربی و قطر در میان این کشورها بهترین عملکرد) ظهور می‌کنند تا از رؤسای جمهوری که مستقیم انتخاب می‌شوند (کشورهای آسیای مرکزی، ونزوئلا، روسیه و کلمبیا همگی دارای رتبه‌بندی بسیار ضعیف هستند). یک سوم بهترین کشورهای دارای حاکمیت جهان- اکثراً مشروطه اما نه فقط- و دو سوم پادشاهی‌های کنونی در صدر گروه‌بندی کشورهای دارای حکمرانی خوب رتبه‌بندی می‌شوند. در هر حال، رسیدن به دانمارک به همان شیوه‌ای که دانمارک به آن رسیده- دیکتاتورهای روشن‌فکر با پادشاهی مشروطه جایگزین شده است- امروزه یک گزینه محدودی است و شاید تنها برای تعداد کمی از پادشاهی‌های آسیا، شمال آفریقا و خاورمیانه در دسترس باشد. بقیه جهان نیاز دارند تا با یک مسئله جمعی بسیار بزرگ‌تر از آن چیزی که دانمارک مجبور بود در زمان تدوین برنامه ضد فسادش با آن روبه‌رو شود، مواجه شوند.

در تریبالات ضدفساد بعدی در جمهوری خواهی، نخبگان مهم هستند. در رژیم‌های جمهوری خواه، سلب اعتماد در ارتباط با منافع عمومی معنا می‌یابد. از این رو تأکید بر جلوگیری از تصاحب دولت از سوی افراد است. تمام امتیازات حزبی و مرتبط به قدرت سرکوب می‌شوند و نیاز است تا برنامه‌های هوشمندانه‌ای مبتنی بر منافع جمعی اجرا شود تا از بهره‌مند شدن افراد بیش از حقوقشان جلوگیری کند. موضوع کش جمعی به‌طور موفقیت‌آمیزی به دلیل جمعیت کم و شخصیت حقوقی این جوامع مدیریت شده است، در این جوامع به‌طور مشخص همه افراد براساس وابستگی به گروه‌های مدنی تعریف می‌شوند که تضمین‌کننده نظارت دائمی بر صاحب‌منصبان موقت است. نخبگان امانت‌دار منافع عمومی هستند، اما منافع‌شان در حقیقت بازنمایی جامعه گسترده‌ای است که از جنبه‌های مختلف در حمایت از آنان سازمان‌دهی شده است. ارزش‌هایی که این نخبگان بر آن متکی هستند به‌رغم بسیاری از آموزه‌های انسان‌گرایانه و مسیحی، دارای ماهیت سرمایه‌دارانه هستند. نیاز به تنظیم تعاملات انسانی

از طریق قراردادها و قوانین جهان‌شمول، و داشتن دولتی که قادر به اجرای این قوانین باشد تا توسعه مشترک را روا دارد.

تحت نظم سوم، دموکراسی نمایندگی، جایی که در آن اندازه دولت و شهروندی به‌طور تصاعدی افزایش می‌یابد، راه‌حل برگزیده، دولت مدرن است و در اینجا مفروض، وجود جامعه مدرن نیز می‌باشد که اغلب مورد ملاحظه قرار نمی‌گیرد. دولت برای مدیریت منافع عمومی به بوروکرات‌ها و مبارزه با انحرافات به دادگاه‌ها واگذار شده است، اما ایجاد بوروکراسی غیرشخصی و قوه قضائیه مستقل زمانی که احزاب سیاسی صاحب قدرت هستند و بر فرایندهای سیاسی تسلط دارند کار آسانی نیست. یک جامعه به‌شدت سیاسی مبتنی بر نظام حامی‌پروری است. همان‌طور که نویسندگان ضد جناح‌بندی رنسانس اعلام داشته‌اند سیاستمداران حداقل متولیان مناسب برای بنای ساختار مبارزه با فساد هستند. احزاب فرقه‌هایی هستند که هر یک منافع سازمان‌یافته را مورد ملاحظه قرار می‌دهند و دولت نیز وسیله است. از این رو، زمانی که این احزاب با محدودیت‌های کافی از جانب جامعه مدنی مواجه نمی‌شوند تبدیل به تباه‌کننده‌های مزمن دولت می‌شوند. نسبت میان کشورهای دموکراتیک در جایی که فساد متداول است و کشورهای استبدادی با حکومت‌های مشابه اکنون سه به یک است و بیشتر می‌شود. با توجه به این امر واضح است که دموکراسی در جوامع توسعه‌نیافته خیلی خوب عمل نکرده است. اساساً در کشورهای دموکرات قدیمی‌تر دموکراسی و کنترل فساد یقیناً با یکدیگر مرتبط هستند، اما این ارتباط آماری خطی نیست. همبستگی میان معیار ۲ خانه آزادی (کثرت‌گرایی، مقیاس از ۱ تا ۱۰) و شاخص کنترل فساد بانک جهانی بسیار مهم است: کثرت‌گرایی ملایم کنترل فساد را کاهش می‌دهد، اگرچه نه با یک حاشیه بزرگ و تنها کشورهای دارای دموکراسی پیشرفته (نمره بیش از ۶) دارای همبستگی بیشتری با کنترل فساد بیشتر هستند. پادشاهی‌هایی همانند قطر، بوتان و امارات متحده عربی به‌عنوان کشورهای غیردموکراتیک در این زمینه برجسته می‌باشند.

اکثر استراتژی‌های ضدفساد جاری مبتنی بر این پیش‌فرض است که مدرنیزاسیون در هر جامعه‌ای موفق بوده و یک رئیس خوب بالای هرم وجود دارد که منافع عمومی را بی‌طرفانه دنبال می‌کند و کارگزاران فاسد را مجازات می‌نماید. این پیش‌فرض یقیناً غلط است. دولت‌ها مراحل مختلف دولت‌سازی را پشت سر می‌گذارند و عملکرد نخبگان قدرتمند خیراندیش که در راستای منافع عمومی عمل می‌کنند همیشه موفقیت‌آمیز نبوده است. کارگزاران ضدفسادی مستقل، که به‌شدت توسط کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل توصیه می‌شود، به این رئیس بی‌طرف، به‌عبارت دیگر، قضات مستقل و مسئول، نیاز دارند یا آن‌ها سرکوب‌گزینشی را رواج خواهند داد. این تذکر قبلاً از سوی تعداد کمی از نویسندگان که سعی در تشریح ناکارآمدی چنین کارگزارانی و خطر سیاسی که آن‌ها ایجاد می‌کنند، داده شده است. همین امر در مورد نهادهای نظارتی دولتی نیز صادق است، به شرطی که خود حکومت چپاول‌گر منابع عمومی نباشد و کنترل فساد از قبل وجود داشته باشد. در نگاه افراطی

دیگر، ما ابزارها و اسبابی را می‌یابیم که به کار برده شده‌اند تا اثرات فرقه‌گرایی و جناح‌بندی رسمی را که ذاتی دموکراسی است، بی‌اثر کنند و احزاب سیاسی را از دادن پاداش به اعضا و حمایت به وسیله منابع عمومی بیشتر از حقوقشان بازدارند. اما حتی در پیشرفته‌ترین دموکراسی‌ها جایی که عموماً کنترل فساد جواب داده است، به‌عنوان مثال در آلمان یا فرانسه، رسوایی‌های مربوط به تأمین مالی‌های سیاسی هنوز اتفاق می‌افتد. شواهد نشان می‌دهد که رأی‌دهندگان به‌عنوان صاحب‌اختیاران خیلی مؤثر نیستند. آن‌ها به ندرت موفق به رأی به حذف سیاستمداران فاسد می‌شوند مگر در جایی که جوامع و رسانه‌های قوی وجود دارند.

از این منظر، ترتیبات حکمرانی پیشامدرن، درس‌های فراوانی برای ما دارند و امروزه که ما قصد مدرنیزاسیون دولت‌ها را داریم حداقل مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما آیا یک استراتژی ضدفساد در افغانستان که متکی بر ساختارهای سنتی باشد تا اینکه به موازات آن‌ها باشد در کوتاه‌مدت و میان‌مدت پایدارتر نخواهد بود؟ نمونه‌های موفق اخیر اروگوئه و استونی در مبارزه با فساد به راحتی نمی‌تواند کپی‌برداری شود، چراکه هر دوی آن‌ها جوامع خیلی کوچک و منسجم هستند که موفق به انتخاب سیاستمداران بسیار پاک‌دست شده‌اند که به دنبال گذار سریع از اقتدارگرایی بوده‌اند. در کنار این نمونه‌های موفق کوچک ما متوجه شدیم که تقریباً نیمی از کشورهای تحت حاکمیت خردمندانه، جزایر هستند و میان تمام این کشورهای جزیره‌ای دو سوم آن‌ها در صدر کشورهای موفق در زمینه کنترل فساد قرار دارند. این ارقام بسیار قابل توجه هستند. به‌نظر می‌رسد برنامه‌ریزی برای کنترل فساد خیلی آسان‌تر است اگر جامعه سیاسی محدود باشد، به‌طور واضح حد و مرز آن مشخص باشد، و از درون به خوبی به وسیله گروه‌های منسجم سازمان‌دهی شده باشد، همه این موارد از شرایط الگویی جمهوری خواهی است.

اما شاید بتوان این مسئله را دور زد یا بهتر بگوییم می‌توان دست کاری کرد. اجتماع ضدفساد جهانی موفق نشده است تا راه‌حل‌های معجزه‌آسایی برای کنترل فساد در سطح کشوری بیابد، همان‌گونه که با این واقعیت مورد چالش قرار گرفته که ما نمی‌توانیم به یک داستان موفق یگانه بعد از ۱۵ سال مبارزه جهانی ضدفساد اشاره کنیم. با این وجود آیا ما می‌توانیم استراتژی‌هایی را تصور کنیم که به سطوح پایین‌تر متمرکز می‌شوند؟ ترتیبات نظارت بر فساد می‌تواند براساس مشارکت ذی‌نفعان برای جوامع، خدمات عمومی، بودجه‌های خاص، یا بودجه‌های عمومی به همان شیوه‌ای که ما مراقبت از محله را زمانی که پلیس خیلی فاسد است سازمان‌دهی می‌کنیم، سازمان‌دهی شوند. آیا ما همچنین می‌توانیم به منظور ایجاد جزایری که در آن کنترل فساد شکل بگیرد مرزها را کاهش دهیم؟ بخش اجتماعی این معادله نمی‌تواند حذف شود. طراحی‌های حکمرانی خوب باید دولت را درگیر جامعه سازد و جامعه نیز دولت را به حفاظت منافع مشترک از دستبرد وادارد. هم دولت و هم جامعه باید در راستای دستیابی به این هدف توسعه یابند، زیرا کنترل فساد در نهایت یک جزء ضروری از قرارداد اجتماعی بزرگ‌تر

براساس پاسخ گویی متقابل است.

فهرست منابع

- 1- Acemoglu, D., and J. Robinson. (2012), *Why Nations Fail: The Origins of Power, Prosperity, and Poverty*. New York: Crown Business.
- 2- Andrews, M. 2008. *The Good Governance Agenda: Beyond Indicators without Theoiy*. *Oxford Development Studies* 36 (4): 379407-.
- 3- Arnold, P. E. (2003), "Democracy and Corruption in the 19th Century United States: Parties, 'Spoils' and Political Participation." In *The History of Corruption in Central Government*, edited by S. Tiihonen, 197212-. Brussels: IOS Press.
- 4- Besley, T. (2006), *Principled Agents: Motivation and Incentives in Politics*. Oxford: Oxford University Press.
- 5- Botein, S. (1978), "Cicero as Role Model for Early American Lawyers: A Case Study in Classical 'Influence.'" *The Classical Journal* 73 (4): 315.
- 6- Carlyle, R. W. and A. J. Carlyle. (1903), *A History of Medieval Political Theory in the West*. Vol. 1. Edinburgh: Blackwood.
- 7- Chang, E. C., M. A. Golden, and S. J. Hill. (2010), "Legislative Malfeasance and Political Accountability." *World Politics* 62 (2): 177220-.
- 8- Cohen, E. W. (1965), *The Growth of the British Civil Service 17801939-*. London: Frank Cass.
- 9- Eisenstadt, S. N. and L. Roniger. (1984), *Patrons, Clients and Friends: Interpersonal Relations and the Structure of Trust in Society*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 10- Felson, M. and Boba, R. L. (2009), *Crime and Everyday Life*. Los Angeles: Sage.
- 11- Frisk Jensen, Mette (2008): "Korruption og embedsetik—danske embedsmaends korruption i perioden 1800—1866" PhD diss. Aalborg.
- 12- Golden, M. A. and C. C. Chang. (2001), "Competitive Corruption: Factional Conflict and Political Malfeasance in Postwar Italian Christian Democracy." *World Politics* 53 (July): 588622-.
- 13- González de Lara, Yadira. (2011), "The Protection of Investor Rights in Late Medieval Venice." In *The Origins of Shareholder Advocacy*, edited by j. Koppell, 101122-. New York: PalgraveMacMillan.
- 14- Greif, Avner. (1998): "Self-Enforcing Political Systems and Economic Growth: Late Medieval Genoa." In *Analytic Narratives*, edited by Robert

- H. Bates, Avner Greif, Margaret Levi, Jean-Laurent Rosenthal, and Bariy R. Weingast, 2564-. Princeton: Princeton University Press.
- 15- Huntington, S. (1968), *Political Order in Changing Societies*. New Haven: Yale University Press.
- 16- Johnston, Michael. (2006), "From Thucydides to Mayor Daley: Bad Politics, and a Culture of Corruption." *P.S. Political Science and Politics* 39: 809812-.
- 17- Jones, P. J. (1997), *The Italian City-State: From Commune to Signoria*. Oxford: Clarendon Press.
- 18- Kantorowicz, Ernest. (1939), *Federico II di Svevia*. Milano: Garzanti.
- 19- Kaufmann, D. and P. C. Vicente. 2011. "Legal Corruption." *Economics and Politics* 23 :195219-.
- 20- Khan, I. and D. Petrasek. (2009), *The Unheard Truth: Poverty and Human Rights*. New York: Norton.
- 21- Macfarlane, A. (1978), *The Origins of English Individualism: The Family, Property and Social Transition*. Oxford: Blackwell.
- 22- Meagher, P. (2005), "Anti-Corruption Agencies: Rhetoric versus Reality." *Journal of Policy Reform* 8 (1): 69103-.
- 23- Montinola, Gabriella R. and Robert W. Jackman. (2002): "Sources of Corruption: A Cross-County Study." *British Journal of Political Science* 32:147170-.
- 24- Moore, James, and John Smith. (2007), *Corruption in Urban Politics and Society, Britain 17801950-*. Aldershot: Ashgate.
- 25- Mungiu-Pippidi, A. (2006), "Corruption: Diagnosis and Treatment." *Journal of Democracy* 17 (3): 8699-.
- 26- Mungiu-Pippidi, A. et al. (2011), *Contextual Choices in Fighting Corruption: Lessons Learned*, NORAD, Report 42011/. <http://www.norad.no/en/tools-and-publications/publications/publication?key=383808>.
- 27- Neumann, F. (1986), *The Rule of Law: Political Theory and the Legal System in Modem Society*. Heidelberg: Berg.
- 28- North, D. J. J. Wallis and B. R. Weingast. (2009), *Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History*. New York: Cambridge University Press.
- 29- Parsons, T. (1997), *Introduction to Max Weber. The Theory of Social and Economic Organization*. New York: The Free Press.
- 30- Parker, Geoffrey. (1978), *Philip II*. Boston and London: Open Court.

- 31- Peck, Linda Levy. (1990), *Court Patronage and Corruption in Early Stuart England*. London: Unwin Hyman.
- 32- Persson, T. and G. Tabellini. (2000), *Political Economics: Explaining Economic Policy*. Cambridge and London: MIT Press.
- 33- Piattoni, Simona. (2001), *Clientelism, Interests, and Democratic Representation: The European Experience in Historical and Comparative Perspective*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 34- Renouard, Yves. 1968 (2009), *Les Hommes d'affaires italiens du Moyen Age*. Paris: Editions Tallandier.
- 35- Rosanvallon, P. (1990), *L'État en France de 1789 à nos jours*. Paris: Le Seuil.
- 36- Rothstein, B. and E. Uslaner. 2005. "All for All: Equality, Corruption, and Social Trust." *World Politics*, pp 4158-.
- 37- Sartori, G. (1976), *Parties and Party Systems: A Framework for Analysis*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 38- Scott, J. C. (1972), *Political Corruption*. Englewood Cliffs, N.J. Prentice-Hall.
- 39- Skinner, Q, (1989), "Ambrogio Lorenzetti: The Artist as Political Philosopher." In *Malerei und Stadtkultur in der Dantezeit: die Argumentation der Bilder*, edited by H. Belting and D. Blume, 85103-. Munich: Hirmer.
- 40- Sung, H-E. (2004), "Democracy and Political Corruption: A Cross-National Comparison." *Crime, Law and Social Change* 41:179194-.
- 41- Swart, K. W. (1949) *Sale of Offices in the Seventeenth Century*. The Hague: Martinus Nijhoff.
- 42- Weber, M. 1922 (1968), *Economy and Society. An Outline of Interpretive Sociology*. Vols. 13-, edited by G. Roth and C. Wittich. New York: Bedminster Press.